

اگر کتاب کتابخانه‌ی نیمه‌شب را خوانده باشید، احتمالاً بهتر متوجه می‌شوید که می‌خواهم از چه صحبت کنم. اما خلاصه‌اش این است که گاهی یک انتخاب، یک اجبار، یک خیزش و یک سهل انگاری می‌تواند سرنوشت آدم را به کلی عوض کند اما این تغییر، صرفاً خوب یا صرفاً بد نیست. گاهی عاقبت آنچه که هستیم می‌تواند به مراتب بهتر از زندگی نزیسته‌ای باشد که دنبالش بوده‌ایم یا برعکس! به بهانه جشنواره فیلم کودک و نوجوان، در این صفحه سراغ معرفی هنرمندان نوجوانی رفته‌ایم که دنیای بازیگری و سینما با هر کدام‌شان به طور متفاوتی تا کرده است.

مریم شاه‌پسندی

دبیر  
تحریریه



## درباره بازیگران نوجوانی که رشد کردند یا فراموش شدند

# لبه تیز سینما

## پسری از لشکرآباد



می‌گویند آن روز مشغول فروختن میوه بودم که مردی سراغم آمد. اول فکر کردم مامور است و می‌خواهد بساطم را جمع کند، برای همین پا به فرار گذاشتم اما وقتی به خانه رسیدم، آن مرد با پدرم صحبت کرد تا مرا برای بازی در فیلمش به شمال ببرد. زندگی‌اش از همین جا عوض می‌شود. پسر بچه‌ای که تا دیروز در لشکرآباد اهواز با پای برهنه در زمین خاکی بازی می‌کرد، یک شبه تبدیل به بازیگر فیلم بهرام بیضایی می‌شود. اوایل چیزی از بازیگری نمی‌دانست؛ حتی خبر نداشت آنچه که انجام می‌دهد قرار است تبدیل به فیلم شود اما آخر آن فیلم، دیگر تبدیل به یک بازیگر شده بود. می‌توانست احساسش را کنترل کند و مثل یک بازیگر رفتار کند. فیلم باشو غریبه کوچک، چهار سال در توقیف می‌ماند و وقتی اکران می‌شود، عدنان عفراویان، باشوی دوست داشتنی این فیلم، دیگر ۱۵-۱۶ ساله است. چهره‌اش تغییر کرده و میان باشو و عدنان آن روزها، چهار سال فاصله افتاده، لهجه‌اش هنوز همان مانده است و شاید برای همین است که دیگر کسی برای فیلم یا سریال دیگری سراغش نمی‌رود. عدنان که در مدت کوتاهی تبدیل به باشو شده بود، دقیقاً وقتی طعم حضور در دنیای جدید را چشیده بود و دلش برای زندگی در آن دنیا پر می‌کشید، رها شد. او در حال حاضر در لشکرآباد اهواز بساط سیگارفروشی دارد.

## نقطه بی بازگشت



از بابک می‌پرسند اگر به عقب برگردی باز هم در این فیلم بازی می‌کنی؟ او جواب می‌دهد: «هرگز! رنج‌هایی که به تبع آن فیلم، در این سال‌ها تجربه کرده‌ام به هیچ وجه به بازی در آن فیلم هرچند پر افتخار، نمی‌ارزید.» بابک همراه برادرش احمد احمدپور در حالی که کوچک‌ترین اطلاعاتی از فیلم و تلویزیون و بازیگری ندارند، وارد دنیای سینما می‌شوند و پا در فیلمی می‌گذارند که برای عباس کیارستمی و سینمای ایران، افتخارآفرین بود. بابک احمدپور می‌گوید وقتی آدم بچه است و وارد دنیای بازیگری می‌شود، باقی برای ادامه مسیر او تعیین تکلیف می‌کنند؛ کارگردان مدعی می‌شود که از آن بچه بازی گرفته است و استعداد آن بچه دیده نمی‌شود. مرحوم عباس کیارستمی هم با این‌که در سال‌های حیاتش جوایز احوال این دو برادر بود و در صحبت‌هایش آنها را به نوعی فرزندان خود می‌دانست اما چندان میل و تلاشی برای حضور بیشتر این دو در دیگر فیلم‌ها نداشت و می‌گفت که این تجربه یکبار اتفاق افتاده و دیگر نه با عباس کیارستمی و نه با دیگر کارگردان‌ها رخ نخواهد داد. از طرفی به نظر می‌رسد درخشان و مهم بودن این فیلم، کار را برای این برادرها سخت‌تر هم کرده بود؛ طوری که دیگران هم بنا به صحبت‌های کیارستمی، احساس می‌کردند با بازی این دو پسر بچه در دیگر آثار هنری، از ماندگاری اثر خانه دوست کجاست کم می‌شود. اثری که بعضی آن را نقطه عطف سینمای ایران می‌دانند.

## قصه‌های فرخ



بعد از فیلم بچه‌های آسمان، به نوعی سرنوشت علی برایم رقم خورد. این جمله‌ای است که فرخ هاشمیان، بازیگر نقش اصلی این فیلم می‌گوید. پدرش ورزشکست می‌شود و او همراه خانواده‌اش به شهریار می‌رود و در آنجا ساکن می‌شوند. دقیقاً زمانی که شرایط درخشش او مهیا بود و می‌توانست در فیلم‌های دیگری هم بازی کند و به طور جدی پا به عرصه بازیگری بگذارد، چنین چیزی رقم نمی‌خورد. وقتی از او درباره این وقفه می‌پرسند، می‌گوید: شنیدم مجید مجیدی، آدرس من را به دیگر کارگردان‌ها نداد و مانع از حضور من در دیگر فیلم‌ها شد. ایشان می‌خواستند من در همان اثر تک و ماندگار بمانم، برای همین هم فرصت‌های دیگر را از من دریغ کرد. فرخ که دیگر سهمی از دنیای بازیگری نداشت، نقاش ساختمان شد و بعد از این‌که زندگی‌اش از نظر مالی سر و سامان گرفت، دست سرنوشت او را به دام اعتیاد کشاند. هرچند بعد از ۶-۷ سال دوباره سلامت خود را به دست آورد اما مشخص است که سرنوشت فرخ هاشمیان بازیگر می‌توانست زمین تا آسمان با فرخ هاشمیان نقاش ساختمان، متفاوت باشد.

## از سعید تا جاوید!



شاید اگر ویلون بلد نبود، هیچ‌گاه بازیگر نمی‌شد! این جمله درباره علی شادمان صدق می‌کند، بازیگر ۲۶ ساله‌ای که همه به نحوی او را می‌شناسیم. بعضی او را از سریال کیمیا به خاطر دارند و بعضی هم او را از سریال یاغی به خاطر سپرده‌اند. البته گروه سومی هم وجود دارد، آنها که کودکی علی شادمان در خاطرشان مانده است. پسر ده ساله‌ای که در فیلم میم مثل مادر درخشید، چشمش به دنیای بازیگری روشن شد و مسیر زندگی‌اش تغییر کرد. کارگردان این اثر، رسول ملاقلی‌پور، علی را در ایلام دید و چون به نواختن ویلون تسلط داشت، برای این اثر انتخاب شد. بعد از این او با بازی در فیلم زمانی برای دوست داشتن راه بازیگری را ادامه داد. علی شادمان می‌گوید اگر بازیگر نمی‌شدم، احتمالاً سراغ پزشکی می‌رفتم و دکتر می‌شدم.

## نقطه عطف



هرچه پیش می‌روم و با آدم‌های مختلفی آشنا می‌شوم، بیشتر متوجه می‌شوم مدرسه تا چه اندازه می‌تواند روی سرنوشت موثر باشد! در سال ۱۳۷۰، وقتی روزی امیر سماواتی، کارگردان فیلم آفتاب عالم‌تاب دنبال بازیگر خردسال می‌گشت، او را در مدرسه‌ای که برای تست بازیگری رفته بود، دید و همین شد زمینه ورود او به عرصه بازیگری و دنیای هنر. پنج سال بعد با بازی در فیلم بهترین تابستان من، کار بازیگری را ادامه داد. مردی که طنزآش در سریال‌های تلویزیونی و در سال‌های مختلف، به خصوص در دهه هشتاد ماندگار شد و حتی تکرار چندین باره هرکدام از آن آثار، هنوز هم برای مردم جذاب و دلنشین است. آثاری مثل خانه به دوش، متهم گریخت و سه در چهار که با بازی دلنشین علی صادقی، همان بازیگر یازده ساله آفتاب عالم‌تاب، خاطره‌انگیز شد.

## یادگاری از حاتمی



گاهی اوقات بعضی از زن‌ها مانند گنجینه‌ای بهتر از والدین به ارث می‌رسند. چون بعضی خصلت‌ها حیف است از بین برود. لیلا حاتمی هم از این دست آدم‌هاست، از آنها که شم هنری را از پدر و مادرشان به ارث برده‌اند. اولین حضورش در سینما، در فیلم کمال‌الملک بود و جالب‌تر این‌که در آن فیلم نقش کودکی کمال‌الملک را بازی می‌کند. بعد از آن در فیلم دلشدگان، ساخته پدرش نقش آفرینی کرد. اولین درخشش او در فیلم لیلا، ساخته مرحوم داریوش مهرجویی بود. هرچند شغل پدرش به نوعی راه را برای ورود او به دنیای بازیگری هموار کرد اما بی‌انصافی است توانایی خودش را در بازیگری نادیده بگیریم.